روزنامه شرق

شنبه ۱۲ آذر ۱۳۹۰ • ۷ محرم ۱۴۳۳ • ۳ نوامبر ۲۰۱۱ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۴۰۸ • شماره ۴۸۴ دوره جدید • ۱۲صفحه + ۳۲ صفحه ضمیمه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ نمابر: ۸۸۸۴۱۲۷۹

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۴ اذان مغرب ۱۷:۱۱ اذان صبح فردا ۵:۲۹ طلوع آفتاب ۶:۵۸

تقدیر ایران‌شناسان کشور از همکار ایتالیایی

شرق: جایزه تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار که براساس وصیت وی توسط زنده‌یاد ایرج افشار از سال ۱۳۶۸ آغاز شده در بیستمین دوره برگزاری‌اش به پروفسور آنجلو میکله پیه‌مونتسه ایران‌شناس برجسته ایتالیایی اهدا خواهد شد. این مراسم امروز دوازدهم آذر ساعت ۱۴:۳۰ با سخنرانی محقق‌داماد، نصرالله پورجوادی، کامران صفامنش، محمود امیدسالار و منصوره اتحادیه و پروفسور کارلو چرتی در تالار دکتر محمود افشار ساختمان موسسه لغت‌نامه دهخدا برگزار خواهد شد. ایرج افشار در زمان حیاتش بررسی کرده بود این جایزه به پروفسور پیه‌مونتسه اهدا شود.

نقد فرهنگ

نگاهی به فیلم مستند سلاطین خیابان‌ها

روبرت صافاریان

■ می‌دانید «پارکور» چیست؟ من هم نمی‌دانستم تا هفته گذشته که فیلم مستند سلاطین خیابان‌ها ساخته پالیز خوشدل و زینب تبریزی را در برنامه نمایش انجمن مستندسازان در خانه سینما دیدم. پارکور ورزش یا هنر جابه‌جایی در مراکز مسکونی شهری است. برخی‌ها اصطلاح «شهرنوردی» را برای آن پیشنهاد کرده‌اند. راه نوینی است برای تعامل با محیط اطراف فقط با استفاده از توانایی‌های انسان. هدف پارکور، رسیدن به مقصد با استفاده از کاراترین، روان‌ترین و مستقیم‌ترین مسیر و مناسب‌ترین حرکات است که می‌تواند شامل دویدن، پریدن، بالا رفتن و خزیدن باشد.

برای بچه‌های پرانرژی که محیط آپارتمان برای‌شان تنگ است و سطح شهر را پر از موانع می‌یابند، پریدن از روی این موانع و تبدیل واکنش به این محیط محدودکننده به مجموعه‌ای از حرکات زیباست اعم از دویدن و پریدن و بالا رفتن از دیوار و پشتک وارو زدن از بلندی و پریدن از پشت بامی به پشت بام دیگر. این به طور کلی اما مساله وقتی جالب می‌شود که بدانید همین بغل گوش‌مان در شهرک اکباتان جشنواره پارکور برگزار می‌شود و از شهرهای مختلف کشور تیم‌هایی برای شرکت در آن می‌آیند. به قول فرید (که ظاهرا مسوول تشکیلات پارکور در تهران یا ایران است)، پارکور اعتراضی است به زندگی در فضاهای شهری.

با ارایه این اطلاعات و آشنا کردن بیننده با فضایی تازه، با مسایل تازه خودش، سلاطین خیابان‌ها یکی از وظایف اولیه و مهم هر فیلم مستندی را انجام داده است. یعنی ما را به محیطی برده است که ندیده‌ایم و این کار را به نحو هیجان‌انگیزی هم انجام داده است. فیلم با معرفی فرید شروع می‌شود، جوانی با لباس‌های عجیب و غریب و موهای بلند بافته به سبک آفریقایی‌ها و عینک‌های مشکی که از همان اول با خوش‌صحبتی خود نظر بیننده را جلب می‌کند. او بلافاصله با چند حرکت جذاب و غیرقابل‌انتظار پرش و بالا رفتن دیوار، ما را در جای خود میخکوب می‌کند. فرید و بچه‌های دیگری که در طول فیلم با آنها آشنا می‌شویم مظهر انرژی نهفته در نسل جوان هستند که هزار و یک مانع سر راه‌شان نهاده شده است و این موانع تنها دیوارها نیستند؛ بزرگ‌ترها هم هستند. در یک کلام، جامعه‌ای است که آنها را نمی‌فهمد. اما پارکوربازهای فیلم از پس همه آنها برمی‌آیند. برای پارکوربازها هیچ مانع غیرقابل‌عبوری وجود ندارد و در این راه، یکی از رویکردهایشان خنده و شوخی و سهل‌گیری است که البته به هیچ‌وجه به معنای دست برداشتن از تلاش جدی برای سازماندهی جشنواره‌های‌شان نیست.

حرکات پارکور در فضای شهرک اکباتان در قالب کادرهایی که بالایشان را نمای ساختمان‌های بتنی پر کرده است و پایین‌شان را دیوارنگاری‌های رنگارنگی که جلوه دیگری از شورش و انرژی جوانی است، تبلور فوران انرژی جوانانی را می‌بینیم که طغیان در برابر فضای محدودکننده را به زیبایی بدل می‌کنند و تلاش آنها خود زیبا و دوست‌داشتنی است. حتی دختران هم پارکور بازی می‌کنند، هرچند در اینجا هم موانع سر راه آنها بیشتر است و آن طور که یکی از آنها در فیلم می‌گوید اجازه شرکت در جشنواره‌ها را ندارند.

فیلمسازان که خود جوان هستند با حسی از همدلی با فرید و دیگران همراه شده‌اند و فیلم خوب، احساس آنها را به بیننده منتقل می‌کند. در شرایط خاص ما، این ورزش و پرداختن جوانان به آن، با شکل و شمایلی که در فیلم می‌بینیم، در عین حال اعتراض است به فضایی که نگاه رسمی از جامعه ترسیم می‌کند. سلاطین خیابان‌ها تنها فیلمی درباره یک ورزش ناشناخته و علت وجودی آن نیست، بلکه همچنین فیلمی است اجتماعی که تصویر گوشه‌ای از جامعه را در این زمانه ترسیم می‌کند.

سینمای مستند ما با به تصویر کشیدن فضاهایی از جامعه (منظور از فضا، هم مکان‌های فیزیکی و هم آدم‌هایی هستند که در این فضاها زندگی می‌کنند) و به نمایش گذاشتن وجوهی از زندگی اجتماعی و فرهنگی جامعه که برای بیشتر مردم ناشناخته‌اند، آن هم به شیوه‌ای زنده و ملموس و اثرگذار، گاه خیلی بهتر از سینمای داستانی بیننده‌اش را با جامعه به طور کلی آشنا می‌کند و فیلمسازان مستند با همه مشکلاتی که سر راهشان هست به این کار ادامه می‌دهند. این نوع فیلمسازی که فاقد چرخه اقتصادی قابل‌اتکاست نشان داده که بسیار جان‌سخت است. عین پارکوربازی در شهرک مسکونی اکباتان.

برداشت آخر

دبیر جایزه ادبی منتقدان مطبوعات:

جوایز ادبی از ذات خود خارج شده‌اند

شرق: با نزدیک شدن به فصل اعلام منتخبان جوایز ادبی، توجه رسانه‌ها و محافل ادبی به این جوایز بیشتر شده است. از جوایز ادبی خصوصی مطرح در حوزه ادبیات داستانی، این روزها تنها جایزه ادبی «هوشنگ گلشیری» و «نویسندگان و منتقدان مطبوعات» باقی مانده. از این میان جایزه ادبی گلشیری در حال بررسی اولیه آثار است و گویا در همین آذرماه نامزدهای خود را اعلام می‌کند. اما برگزاری جایزه منتقدان مطبوعات، حتی با تغییر در هیات داورانش هنوز مشخص نیست و در حوزه شعر نیز جایزه نیما و جایزه شعر خبرنگاران در حال بررسی آثار منتشر شده‌اند. از این رو نشست ادبی عصر روشن، پنجشنبه، دهم آذر با حضور احمد غلامی دبیر جایزه منتقدان مطبوعات و محمدهاشم اکبریانی دبیر جایزه شعر «خبرنگاران» به موضوع جوایز ادبی پرداخت. احمد غلامی گفت جوایز ادبی از ذات اصلی خود خارج شده‌اند. اما محمدهاشم اکبریانی بر این اعتقاد بود که جایزه‌های ادبی تا همین حالا هم به وظیفه خود عمل کرده‌اند. دبیر جایزه منتقدان گفت: «باید بگویم خوش به حال کسانی که جایزه نگرفته‌اند. «ادبیات» از آن آدم‌های شکست‌خورده و طردشده است. جوایز ادبی از ذات اصلی خود -که برخورد منتقدانه با اثر است - خارج شده‌اند. زمانی که ما جایزه منتقدان را راه انداختیم، آدم‌های منفرد دارای دیدگاه و هویت بودند و قرار بود این جمع، با یک تفکر و دیدگاه خاص برآیندی از وضعیت ادبیات باشد و آثاری را انتخاب کند. اما این اصل بدیهی، در طول زمان کارکرد خود را از دست داد و حالا که ما یازدهمین سال برگزاری این جایزه را پشت سر گذاشته‌ایم، با معضل روبه‌رو هستیم.» دبیر جایزه منتقدان، جایزه‌های ادبی را نهادهای قدرتی دانست که صرفا مرعوب جو حاکم بر فضای ادبی است: «شاید بهترین کارکرد جوایز ادبی حفظ فعالیت روشنفکری در یک فضای بسته است، اینکه با امید به آینده روشن‌تر فرهنگ روشنفکری را زنده نگه داریم. اما در فضای ادبی و سیاسی کشورمان اتفاق‌هایی رخ داده، که در جایزه‌ها هم موثر بوده است. جایزه‌های ادبی، امروز نهادهای قدرتی‌اند که کتابی را معرفی و پشتیبانی می‌کنند. زمانی که ما کتاب «هیس» محمدرضا کاتب را انتخاب کردیم، نگاه نمی‌کردیم که اکنون هجمه جامعه ادبی روی کدام کتاب‌هاست. در آن زمان همه توجه‌ها به کتاب حسین سناپور بود. ولی ما کتاب سناپور را انتخاب نکردیم. نه اینکه با سناپور عناد داشته باشیم، بلکه کتاب کاتب به ما نزدیک‌تر بود. اما اکنون جوایز ادبی نه‌تنها خودشان مغلوب فضا و اتوریته حاکم هستند، بلکه بدتر خودشان سازنده این اتوریته هستند و به خودشان هدیه می‌دهند و این برای ادبیات ما خیلی اسفناک است و البته این اتفاق در غیاب ادبیات رخ می‌دهد. در این وضعیت هیچ‌کس سودی نمی‌برد، حتی برنده جایزه. اگر ما بتوانیم به سمتی برویم که منتقدانه با ادبیات برخورد کنیم و ادبیاتی را پیشنهاد بدهیم، جایزه موثر است وگرنه جوایز صرفا می‌تواند مکانیسمی از مکانیسم‌های بازار کتاب باشد. این است که تنها اثر فعلی جوایز بر ادبیات، فعلا تبلیغ کالاست و هیچ تاثیری بر «ادبیات» ندارد.» دبیر جایزه شعر خبرنگاران، دیدگاه غلامی را آرمانی دانست و گفت: «ما از جوایز ادبی نباید چنین توقعاتی داشته باشیم. همین که از نویسنده‌ای تجلیل کند، کافی است.» وی درباره وضعیت شعر هم گفت: «شعر در کل جهان وضعیت خوبی ندارد. در ایران هم خواننده شعر کم است. جایزه‌های شعر مانند جایزه شعر کارنامه که زمانی برگزار می‌شد، تنها نقش افزایش گرایش به شعر را ایفا می‌کنند. اصولا شعر امروز مخاطب خاصی ندارد. تلاش ما هم در حد معرفی شاعران است تا نشان دهیم شعر هنوز زنده است. دنیای امروز، دنیای دانش‌زده است و شعر نمی‌تواند با این دنیا ارتباط بگیرد. بنابراین اگر انتظار از جوایز را در حد تجلیل بدانیم، می‌توانیم بگوییم جایزه‌ها نقش خود را ایفا کرده‌اند.»

در ادامه سیروس نفیسی گفت کاش ایشان راهکار هم ارایه دهند. غلامی در پاسخ گفت: «من خودم از مجرمان هستم و اصلاح را از خود آغاز کردم. باید شهامت انتقاد داشته باشیم و این بزرگ‌ترین راه‌حل برای مشکل ماست. ما در جایزه منتقدان و نویسندگان مطبوعات سه نفر را ثابت می‌گذاشتیم که آنها داوران دیگر را انتخاب کنند. اگر جایزه می‌خواهد مسیر مشخصی برود، باید یک هسته مرکزی داشته باشد اما برای اینکه هسته به سوی استبداد نرود، باید آدم‌ها از بیرون هم بیایند و تنها راه رهایی ما این است که داوران ما «منتقد» باشند. اولین کار تصفیه خودمان است. به این معنا که اگر کسی منافعی دارد باید کنار برود.»

قاب

فارسی شکر است

کامران عدل

روزی گفتم که وقتی بچه‌سال بودم، خیلی شر بودم. در آن دوران مادرم عاصی از شیطنت‌های من با عصبانیت سرم فریاد می‌زد که: بچه برو درس بخوان، دکتر شو، مهندس شو، آدم شو. من؟ من نه درس خواندم و نه آدم شدم. عکاس شدم و زندگی کردم.

امروز اگر عکس‌هایم فروش نرفتند، ولی سروصدایی کردند که بیا و ببین. دو روز قبل از برگزاری نمایشگاه، کانال یک و دو گرجستان و شبکه انگلیسی‌زبان آمدند گزارش تهیه کردند و در روز افتتاح پنج گروه تلویزیونی و دو گروه خبرنگار از روزنامه‌ها آمده بودند. دو سالن که جمعا حدود ۱۸۰ مترمربع هستند، مملو از آدم بود. نقد تمام رسانه‌ها بسیار بسیار خوب بود. عکس‌های علی‌خان هم تفلیس را ترکاندند. روزنامه انگلیسی‌زبان تفلیس هم نقد خوبی نوشت و باعث شد که در روزهای بعد توریست‌های بسیاری ریختند به نمایشگاه. البته ایرانی بودن من برای اروپایی‌ها خیلی هیجان‌انگیز بود. شاید هم سلسله‌مقالات فیلسوف بزرگ فرانسوی، منتسکیو را خوانده بودند. چگونه می‌توان ایرانی بود؟

در مقام مقایسه بنویسم که یک هفته بعد از من، رییس آکادمی هنر تفلیس که کارش بسیار عالی است و خیلی هم معروف است، نمایشگاهی گذاشت که فقط دو گروه تلویزیونی در محل نمایشگاه حضور داشتند و تعداد تماشاگران حاضر در گالری اصلا با نمایشگاه من قابل مقایسه نبود.

ولی خب همه اینها بی‌اهمیت‌تر از تجربه کردن هستند. خود هیجان تجربه کردن بالاترین کیف را می‌دهد، که شکست مالی در آن کاملا محو می‌شود. برای جوان‌ها می‌نویسم که از من گنده‌مرد ۷۰ساله درس بگیرند و به پیش بروند. هر شکست، آدم را بزرگ‌تر می‌کند. این یک طرف جریان بود. طرف دوم، ادامه کارم در مورد تمدن ایران در گرجستان بود. از روز اولی که وارد این منطقه شده بودم، یک حالت به‌قول فرانسوی‌ها Deja vue داشتم. یک حلقه گمشده داشتم که نمی‌توانستم این دو تمدن را به‌هم وصل کنم. به‌مرور و پرسه زدن بسیار و نگاه کردن و فکر کردن به عکس‌هایی که در گذشته گرفته‌ام، پس از مدت‌ها و در نهایت، حلقه‌های گمشده را پیدا کردم. باورکردنی نیست که این حلقه‌های گمشده را اول در عکس‌های جدم علی‌خان والی پیدا کردم. بعد با جست‌وجو در حافظه عکاسی‌ام، آنها را در معماری بوشهر و سپس در معماری یزد پیدا کردم و شاید دیگر این مخ‌تان را منفجر کند، آنها را در معماری گرجی استالینی هم پیدا کردم و همه اینها مستند هستند. یعنی عکس‌های آنها را دارم. هم مال علی‌خان را هم مال بوشهر را و هم مال یزد را و هم عکس‌های معماری گرجی استالینی را.

امروز به اداره میراث فرهنگی گرجستان رفتم. موارد زیادی وجود دارد که ما را به دوران هخامنشی می‌رساند. توسط میراندا، نامه‌ای به زبان گرجی برای رییس موزه ملی گرجستان نوشتم که اجازه عکسبرداری از چند اثر را در این موزه بگیرم. سه روز فرصت دارم. اگر این عکس‌ها را بگیرم، یک‌راست، گرجستان را به تخت جمشید وصل خواهم کرد. این حلقه‌های پیداشده‌ای است که داستان و حکایت کتابم را بدون آنکه لنگ بزند، تعریف کنم. کتابی که همراه با یکی از بزرگ‌ترین نمایشگاه‌های انفرادی تاریخ عکاسی ایران قرار است، در اردیبهشت آینده برقرار شود.

در پایان برگردیم سر فریادهای مادرم و درس نخواندن من. امروز حین خیابان‌گردی و جست‌وجو دو پیرمرد را دیدم که وسط خیابان داشتند تخته‌نرد بازی می‌کردند. تا این‌جای کار هیجانی نداشت. هیجانش از آنجا شروع می‌شود که هر بار که یکی از بازیکنان تاس می‌ریخت، هر دو بازی‌کن، نتیجه تاس ریخته‌شده را با صدای بلند می‌گفتند: یک و پنج، چهار و شیش، سه و دو و... شش و بش. البته، واژه‌های فارسی بسیاری در زبان گرجی هست. ولی شمارش اعداد آنها کاملا با فارسی متفاوت است. ولی در تخته نرد شمارش فارسی است. شش و بش؟ هم فارسی است. شکر است. امروز حسابی حال کردم. حسابی زندگی کردم. روانش شاد. مادر مرحومم را می‌گویم.

کارتون‌خواب

هادی حیدری

cartoononline.persianblog.ir

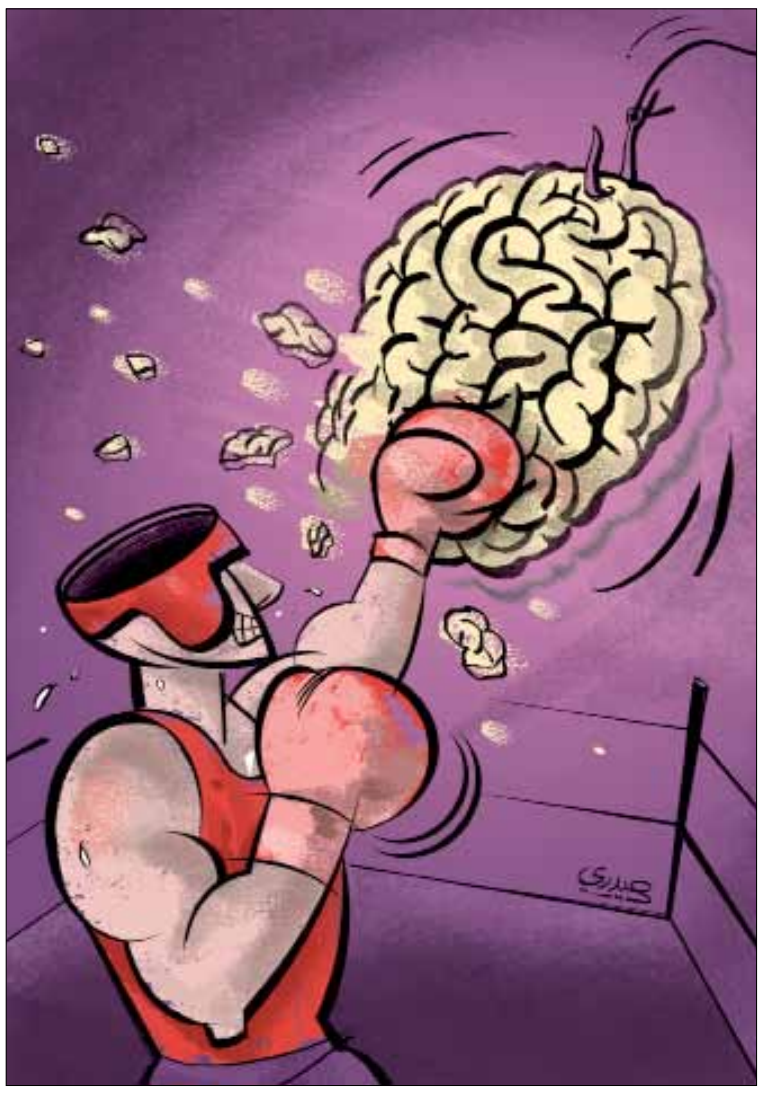

دیده‌بان

من و کامینسکی

سارا نعیما

دانیل کلمان را نمی‌شناختم، در آخرین شب بخارا با این نویسنده معاصر و بسیار جوان آلمانی آشنا شدم، سخنرانان تصویر دقیقی از او ارایه کردند و سپس رمان او را «من و کامینسکی» که دکتر سعید فیروزآبادی از آلمانی به فارسی ترجمه کرده است، خواندم.

کار بسیار متفاوت بود از آنچه تاکنون از ادبیات معاصر آلمان خوانده بودم. توانایی شگرف او در نشان دادن آنچه در نسل کنونی آلمان می‌گذرد، برایم هیجان‌انگیز بود!

واگویه انسان تنهای معاصر؛ نگاهی به رمان «من و کامینسکی» اثر دانیل کلمان نویسنده معاصر آلمانی. «من و کامینسکی» داستان زندگینامه‌نویسی جوانی است که برای گذران زندگی و شهرت، سراغ نقاشی نابینا در جایی دورافتاده می‌رود. از دیدگاه این زندگینامه‌نویس فقط انجام این کار و بهره بردن از شهرت حاصل از آن اهمیت دارد و به همین دلیل گاهی به این موضوع فکر می‌کند که بهترین شرایط زمانی فراهم می‌شود که نقاش بلافاصله بعد از اتمام کار زندگینامه‌نویس بمیرد و باعث شهرت و درآمد بیشتر او شود.

با این زمینه، آشنایی نقاش نابینا و جوان تاثیری بسیار ماندگارتر برجا می‌گذارد و زندگینامه‌نویس خودشیفته ناگزیر وارد زندگی نقاش می‌شود؛ پرده از راز عشقی نافرجام در جوانی کامینسکی برمی‌دارد و در نهایت به مفهوم زندگی پی می‌برد.

این رمان را دانیل کلمان در سال ۲۰۰۳ میلادی نگاشته و کتاب مدتی در فهرست پرفروش‌ترین آثار آلمان بوده است. دیگر رمان‌های این نویسنده هم در آلمان شهرت بسیاری دارند. دلیل این محبوبیت را باید در شیوه روایت، داستانی جذاب و بازگویی خاطرات نسلی از آلمانی‌ها دانست که به نسل گلف شهرت دارند. این نسل که بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ به‌دنیا آمده است، مشابه نسل‌های دیگر رفتارهایی خاص خود دارد و نماینده آن زندگینامه‌نویس جوان آلمانی به‌خوبی تفکر این نسل را نشان می‌دهد.

دانیل کلمان به سال ۱۹۷۵ در شهر مونیخ به دنیا آمد. پدرش کارگردان مشهور آلمانی که حتما او را می‌شناسید میشاییل کلمان و مادرش هنرمند تئاتر و سینما داگمار متلر است. دانیل در سال ۱۹۸۱ به همراه خانواده به وین رفته و در آنجا به مدرسه می‌رود و سپس فلسفه و ادبیات می‌خواند. اولین کتابی که دانیل کلمان منتشر کرد «تصور بر هولم» و مجموعه «زیر آفتاب» بود. همچنین کتاب‌های بعدی وی «زمان مالر» و سپس «دورترین مکان» و «مساحی جهان» و مجموعه‌شعر «شوخی‌های بسیار جدی» نام داشت. آخرین کتابش که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، «شهرت» نام دارد. بسیاری از آثار کلمان در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌های آلمانی است و همچنین به ۴۰ زبان ترجمه شده. وی جوایز بسیاری برای نوشته‌هایش دریافت کرده که آخرین آن جایزه توماس مان است.

دکه

انتشار هفتمین شماره ماهنامه خط خطی

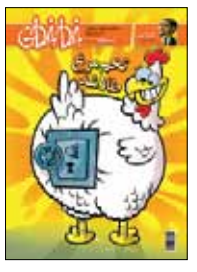

هفتمین شماره ماهنامه کارتون و طنز «خط‌خطی» منتشر شد. طرح جلد متفاوت شماره تازه خط‌خطی، کارتونی درباره گرانی تخم‌مرغ است. در پرونده این شماره که به مناسبت اولین سال اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها، به این موضوع اختصاص دارد، کارتون‌ها و طنزهای متنوعی از نگاه طراحان و نویسندگان منتشر شده است. در بخش دیگری از این شماره می‌توانید طنزها و کارتون‌هایی درباره گرانی تخم‌مرغ ببینید.

گفت‌وگوی طنز اختصاصی با علی‌اکبر استاداسدی به مناسبت بازی تاریخی ایران با استرالیا از دیگر بخش‌های جذاب این شماره است. پوستر کاریکاتوری «چهره ماندگار» این شماره به پرتره محمود دولت‌آبادی اختصاص دارد؛ نویسنده‌ای که رمان تازه‌اش با نام «کلنل» نامزد جایزه جهانی «بوکر» شده است. صاحب امتیاز ماهنامه «خط‌خطی»، کیارش زندی است و امین مویدی، سردبیر و هادی حیدری معاون سردبیری این مجله را برعهده دارند. علی درخشی، دبیر تصویرسازی و کارتون و احسان ناظم بکایی، دبیر تحریریه این مجله هستند. ماهنامه خط‌خطی در ۶۴ صفحه تمام‌رنگی و به قیمت ۲۵۰۰ تومان روی پیشخوان روزنامه فروشی‌هاست. این مجله را هفته اول هر ماه از روزنامه‌فروشی‌ها بخواهید.

من که سر درنمی‌آورم

سرقفلی که ندارد!

ناهید طباطبایی

■ اند سالی است که هنرمندان هنرهای هفت‌گانه، تمایل پیدا کرده‌اند که علاوه بر هنر تخصصی خود، به هنرهای دیگر روی بیاورند. نمونه مشخص آقای کیارستمی که با این همه فعالیت سینمایی، پا به عرصه شعر نهاده‌اند و آقای کیانیان که عکاس و مجسمه‌ساز و نویسنده شده‌اند و خانم افشار که تئاتر بازی می‌کنند و... .

از طرف دیگر دست‌اندرکاران هر یک از این هنرها، معترض و شاکی هستند که چرا دیگران به حریم ایشان پا گذاشته‌اند. چنان که یکی از اهالی تئاتر سخت به خشم آمده و گفته‌است: «حمال‌های مسجد شاه هم اجازه نمی‌دهند هر کی از راه می‌رسد در مسجد شاه حمالی کند...»

راستش من که سر در نیاوردم دعوا سر چیست. ورود یک بازیگر سینما به صحنه تئاتر چرا موجب خشم می‌شود، مگر ایشان جای کسی را تنگ کرده، این بازیگر سینما یا صاحب استعداد تئاتری هم هست یا نیست و این تنها زمانی مشخص می‌شود که خود را بیازماید و بعد اینکه اگر مخاطبان تئاتر دل‌شان می‌خواهد به تماشای یک چهره سینمایی بروند، چرا باید جلو آنها را گرفت. شاید تماشای یک چهره سینمایی روی صحنه برای ایشان خیلی دلپذیرتر باشد تا تماشای بعضی بازیگران بی‌استعداد تئاتر، راستی چندتا هنرپیشه خوب تئاتر داریم که تا به حال فیلم بازی نکرده باشند؟ آیا در آن زمان نهادی مثل خانه سینما اعتراض کرده؟ آیا به طور کلی می‌توان کارگردان یا تهیه‌کننده یا ناشر یا گالری‌داری را از بستن قرارداد با فردی که خود صلاح می‌داند منع کرد؟ آیا می‌شود به بازیگری گفت داستان ننویسد چون به خاطر شهرتش زیاد می‌فروشد؟ و آیا اصولا کار هنری سرقفلی دارد؟

به نظرم باید منطقی بود. در همه جای دنیا این اتفاق می‌افتد. خیلی وقت‌ها اتفاق فرخنده‌ای است و خیلی وقت‌ها هم منجر به شکست می‌شود. استعداد را با ترازو نمی‌توان اندازه گرفت، باید تجربه شود تا جواب بگیرد.

دوم در همه جای دنیا مخاطبان هستند که تصمیم نهایی را می‌گیرند. هنرمند نمی‌تواند برای ذوق مخاطب جدول و چارچوب تعیین کند. هرچند که در ذهن خود آنها را به مخاطب خاص و عام دسته‌بندی می‌کند، اما این دسته‌بندی نسبی است و به میزان علاقه منتقدان، روابط عمومی هنرمند، میزان پاچه‌خواری و خیلی چیزهای دیگر بستگی دارد. ممکن است یک روزه تشخیص داده شود که دیگر مخاطب خاص شما را دوست ندارد و برعکس اما مردم خود را به مخاطب خاص و عام تقسیم نمی‌کند.

سوم آیا قوانین موجود برای تعیین حد و حدود فعالیت‌های هنری کافی نیست که حالا خودمان هم قانون وضع کنیم؟

چهارم... ای بابا!

بعدش هم ای هنرمندان، قدر ما نویسنده‌ها را بدانید، یک تکه گلیم داریم و چهارزانو می‌نشینیم که پامان از آن درازتر نشود، نه دنبال بازیگری می‌رویم نه مجسمه‌سازی، نه عکاسی که با همین تیراژ هزاروپانصدتایی هم، هر که از راه می‌رسد، دوتا ناسزا بارمان می‌کند و تئوریسین می‌شود.

برش از اخبار

فیلمبرداری فیلم سینمایی «محمد(ص)» در منطقه عسلویه

■ **شرق:** فیلمبرداری فیلم سینمایی «محمد(ص)» به کارگردانی مجید مجیدی در منطقه عسلویه ادامه پیدا کرد. پس از پایان فیلمبرداری بخش‌هایی از صحنه‌های مربوط به فرار مردم مکه به دلیل حمله ابرهه، هم‌اکنون گروه فیلمسازی این پروژه به جنوب کشور رفته و فیلمبرداری فیلم سینمایی «محمد (ص)» در منطقه عسلویه ادامه دارد. براساس برنامه‌ریزی انجام شده گروه تا پایان آذرماه در منطقه عسلویه کار فیلمبرداری را ادامه خواهند داد. فیلمبرداری فیلم سینمایی «محمد (ص)» از مهرماه، پس از فیلمبرداری آزمایشی و تمرین با بازیگران در لوکیشن مکه آغاز شده بود. تاکنون مهدی پاکدل در نقش ابوطالب، علیرضا شجاع‌نوری در نقش عبدالمطلب، محسن تنابنده در نقش سامؤل، مینا ساداتی در نقش آمنه، ساره بیات در نقش حلیمه و پانته‌آ مهدی‌نیا در نقش فاطمه‌بنت‌اسد از آغاز فیلمبرداری مقابل دوربین رفته‌اند. قصه فیلم سینمایی «محمد (ص)» از دوران جاهلیت و شرایط اجتماعی زمان حضرت آغاز می‌شود و در ۱۲سالگی ایشان به پایان می‌رسد در مقطعی که پس از اولین سفر محمد(ص) به همراه عمویشان ابوطالب به شام و رسیدن به صومعه بحیرا روی می‌دهد. بحیرا راهب مسیحی‌ای است که درباره ظهور پیامبری جدید به ابوطالب بشارت می‌دهد.